

رؤیای صادق سیدالشهداء (ع) در شب عاشورا

هنگامی که حضرت از خواب برخاست، فرمود: «خواهر جان! جدم رسول خدا (ص)، پدرم علی، مادرم فاطمه و برادرم حسن را در خواب دیدم که همگی به من می‌گفتند: «حسین جان! فردا نزد ما خواهی بود.»

گذری بر مقتل «لهوف» سید بن طاووس

هنگامی که حضرت از خواب برخاست، فرمود: «خواهر جان! جدم رسول خدا (ص)، پدرم علی، مادرم فاطمه و برادرم حسن را در خواب دیدم که همگی به من می‌گفتند: «حسین جان! فردا نزد ما خواهی بود.»

به گزارش خبرنگار «تکیه خبر» خبرگزاری فارس، یکی از مواردی که اطلاعات درست و صحیحی را از زندگانی و نحوه شهادت امام حسین علیه‌السلام در اختیار ما قرار می‌دهد دسترسی به منابع مطمئن و متقن است. کتاب مقتل «لهوف» سید بن طاووس از جمله آثار مکتوب مستندی است که وقایع و جریاناتی را که شهادت حسین بن علی علیه‌السلام و هفتاد و دو تن از یارای باوفای ایشان رقم زد را به طور واقعی و به دور از هر گونه تحریف و خرافاتی بیان کرده است.

از این رو همزمان با فرارسیدن ایام شهادت حضرت ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام، بر آن شدیم تا با ذکر مطالبی از کتاب «لهوف» سید بن طاووس را برای عاشقان و علاقه‌مندان حسینی بازگو کنیم. بخش دیگری از این نوشتار در ادامه می‌آید:

* فروختن آخرت به دنیا

روای گفت: ابن‌زیاد لشکریان خویش را برای جنگ با امام حسین (ع) آماده می‌نمود و آنان نیز اطاعت امر می‌کردند، او سربازان خویش را به چنین کار پستی وادار نمود و آنان نیز فرمانبرداری کردند.

ابن‌زیاد آخرت ابن سعد را به دنیایش فروخت و او را سرسپرده بنی‌امیه کرد، او نیز قبول نموده و همراه با یک لشکر چهار هزار نفری برای جنگ با امام حسین (ع) خارج شد، در طی این مدت ابن زیاد پیوسته برای او سربازانی می‌فرستاد تا آن که شماره سربازان در روز ششم ماه محرم به بیست هزار نفر رسید.

* آیا مرا می‌شناسید؟

(سپاه ابن سعد) کار را آنچنان بر امام حسین (ع) و یارانش سخت گرفتند که تشنگی به شدت برایشان فشار می‌آورد، امام حسین (ع) برخاست، بر شمشیر خویش تکیه داده، با صدای بلند (خطاب به لشکر ابن سعد) فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا مرا می‌شناسید؟»

لشکریان ابن سعد گفتند: آری، تو پسر پیامبر و نوه او هستی!

امام (ع) فرمودند: «شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا می‌دانید که جدّ من پیامبر خدا (ص) است؟»

گفتند: آری! به خدا سوگند (می‌دانیم)

امام (ع) فرمودند: «شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا می‌دانید پدر من ابی‌طالب است؟»

آنها گفتند: آری، به خدا سوگند (می‌دانیم)

امام (ع) فرمودند: «شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا می‌دانید که فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی، مادر من است؟»

لشکریان ابن سعد گفتند: آری، به خدا سوگند (می‌دانیم)

امام حسین (ع) فرمودند: «شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا می‌دانید که بزرگ همه شهدا و سید شهیدان حمزه، عموی من است؟»

آنها گفتند: آری، به خدا سوگند (می‌دانیم)

امام (ع) فرمودند: «شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا می‌دانید جعفر طیار که خداوند در عوض دو دست او که در جهاد جدا شد دو بال به او عطا کرد که در بهشت پرواز کند، عموی من است؟&

آنها گفتند: آری، به خدا سوگند (می‌دانیم).

امام (ع) فرمودند: «شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید که این شمشیر، شمشیر رسول خدا (ص) است که من بر کمر بسته‌ام؟&

لشکریان پاسخ دادند: آری، به خدا قسم می‌دانیم!

امام (ع) فرمودند: «شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا می‌دانید که این عمامه رسول خدا (ص) است که بر سر نهاده‌ام؟&

لشکریان ابن سعد (در کمال وقاحت و بی‌شرمی) گفتند: آری! به خدا سوگند می‌دانیم.

امام حسین (ع) فرمودند: «شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا می‌دانید که نخستین مسلمان و دانشمندترین مردم و بردبارترین خلق و ولی هر مرد و زن مؤمن علی (ع) بود؟&

آنها گفتند: آری! به خدا سوگند می‌دانیم.

امام (ع) فرمودند: «پس چرا ریختن خون مرا حلال می‌دانید؟ با این که پدر من (صاحب کوثر است) کسانی را از حوض کوثر دور می‌کند و آنها را همانند شتری که از آب برانند، از کنار حوض خواهد راند و رأیت حمد در روز قیامت به دست او است؟&

آنها گفتند: ما تمامی این سخنانی را که تو بیان نمودی می‌دانیم اما با این وجود این، تو را رها نخواهیم کرد تا آن که تشنه جان بسپاری!

* برخاستن صدای شیون از اهل حرم

حضرت سیدالشهداء (ع) این سخنان را می‌فرمود که صدای شیون و ناله دختران و خواهر زینب (ع) برخاست، آنها سیلی بر صورت خویش می‌زدند و با صدای بلند می‌گریستند، امام برادر خود عباس (ع) را به همراه علی‌اکبر (ع) فرزندانش، به سوی زنان روانه کرد و فرمود: «زنان را ساکت کنید، زیرا به جان خودم سوگند آنها مصائب و گریه‌های فراوانی در پیش‌روی خواهند داشت.&

* جنگ را به تأخیر میاندازا!

راوی گفت: نامه‌ای از ابن‌زیاد به دست عمر بن سعد رسید که در آن نامه دستور داده بود: هر چه زودتر جنگ را شروع کن و این امر را به تأخیر میاندازا!

هنگامی که لشکریان ابن سعد از متن نامه خبردار شدند، شروع به پیشروی به سوی خیام حسینی نمودند.

* امان‌نامه شمر

«شمر بن ذی‌الجوشن - که خداوند او را لعنت کند- نزدیک خیام امام حسین (ع) آمده و فریاد زد: کجایند پسران خواهر من: عبدالله و جعفر و عباس و عثمان؟&

امام حسین (ع) فرمودند: «جوابش را بگویید، هرچند که او شخصی است فاسق؛ زیرا او یکی از دایی‌های شماست.&

آنها گفتند: «با ما چه کار داری؟&

شمر گفت: خواهرزاده‌های من! شما در امان هستید و خود را برای برادران حسین (ع) به کشتن ندهید و از امیر مؤمنان یزید اطاعت

کنید!

* نفرین خدا بر تو و امان تو

راوی گفت: حضرت عباس (ع) فرزند امام علی (ع) فریاد زد: «دستانت بریده باد! لعنت خدا بر تو و بر امان تو! ای دشمن خدا! آیا تو به ما می‌گویی که دست از یاری سید و سرورمان، حسین پسر فاطمه (ع) برداریم و مطیع و فرمانبر ملعونان و ملعون‌زادگان شویم؟!»

* بازگشت خشمگینانه

راوی گفت: هنگامی که شمر ملعون پاسخ (کوبنده) حضرت عباس (ع) را شنید، با خشم به سوی لشکرگاه خود بازگشت.

* طلب‌مهلت

راوی گفت: امام حسین (ع) هنگامی که شتاب لشکر ابن سعد را برای شروع جنگ دید و فهمید که رفتار و گفتار موعظه‌آمیز او اثری (در این قوم شقی) ندارد، به برادرش حضرت عباس (ع) فرمود: «برادر جان! اگر می‌توانی امروز را از ایشان مهلت بگیر و آنها را از جنگ منصرف نما، باشد که امشب را نیز در حضور پروردگارمان به نماز بایستیم؛ زیرا خداوند می‌داند که من نماز خواندن و تلاوت قرآن را دوست دارم.»

* موافقت با تقاضای مهلت

راوی گفت: حضرت عباس (ع) از لشکر ابن سعد درخواست تأخیر جنگ را نمود، ابن سعد سکوت کرد، در این حال «عمرو بن حجاج زبیدی» گفت: به خدا سوگند، اگر قوم ترک و دیلم هم این درخواست را از ما می‌کردند می‌بایست می‌پذیرفتیم تا چه رسد به این که این‌ها فرزندان پیامبرند!

* رؤیای صادقه حسین (ع)

راوی گفت: امام حسین (ع) بر زمین نشسته بود و در این حال خواب اندکی حضرت را ربود، هنگامی که از خواب برخاست، فرمود: «خواهر جان، هم‌اینک جدّم رسول خدا (ص)، پدرم علی (ع)، مادرم فاطمه زهرا (ع) و برادرم امام حسن (ع) را در خواب دیدم که آنها همگی‌شان به من می‌گفتند: «حسین جان! به زودی (طبق روایتی دیگر: فردا) نزد ما خواهی بود.»

* خواهرم! آرام باش

راوی گفت: هنگامی که حضرت زینب (ع) این سخن را شنید، بر صورت خود سیلی زد و با صدای بلند شروع به گریستن نمود، امام حسین (ع) به او فرمود: «خواهرم! آرامش خود را حفظ کن و کاری مکن که دشمن زبان به طعن و ملامت ما بگشاید.»